

## وقایع بعد از بسطو آدم باجرت

چنگ لشکر پکانه بخت سانشد و از انجماعت چهار هزار مرد جنگجوی از روم پروان شده بحدود مملکت آمدند و هر بلده و دی که مردم آن را تصرف کرده بودند باز گرفتند و در آن حدود قتل و جنایتها ساختند و بنگه و حراست مشغول شدند

جلوس مین و امانت در مملکت مین پنجاه و یکصد و بیست سال بعد از بسطو آدم بود

۵۱۰۸

مین و امانت پادشاه پست و بیستم است از خاندان جو امانت که بعد از پدر در مملکت مین فرما گذار گشت و بر سر سلطنت استقرار یافت و در حضرت گشتاسب عرض عبودیت و اظهار عقیدت نمود و در سال پنجم سلطنت او مین بن عبید ملک الملوک گشت و مین و امانت نیز چون دیگر ملکان از پیشانیافته خود ساز و برگی لایق کرده بدستیار بی فرستادگان روشن رای ارسال درگاه مین داشت و او را تهنیت گشت پادشاه ایران رسولان او را نیکو خواست و به تشریف ملی و این نام خسروی پیش از امیدوار ساخته رخصت مراجعت فرمود و پس از ورود انجماعت ملک مین در کمال اطمینان بکار سلطنت پرداخت و همی کار بعدل و نصفت کرد و مردم را برضا و رجاء داشت و چون مجلس فراسید فرزند برومند خودنی و امانت را بجای خود و لیعهد ساخت و بجای پرداخت مدت سلطنت او در مملکت مین بیست و سه سال

ظهور اریسانس حکیم در مملکت یونان پنجاه و یکصد و دو سال بعد از بسطو آدم بود

۵۱۱۲

اریسانس از جمله حکمای یونان است و تمیز سقراط بود وی نیز کسب حکمت الهی از شکوة خاطر سقراط نمود و بعد از مشغول افاده گشت مع اقصه سقراط را با او کمال رافت بود و پیوسته جنابش را بنسخان پند آینه موعظت میفرمود و از کلمات اوست که گشتای اریسانس چون حکمت باد در روی گذشته تا بخدمت عقل آیند و چون حکمت پشت کند عقل خدمت شہوت کند و گشتای اریسانس *أقل التقرب بالصوم وإن اجبت أن يكون ملكا فكن جارا وخيرا* و گشتای بحیات غمناک بود و از ممت شادمان زیرا که حیات با برای موت است و موت با برای حیات و گشتای پنج در جوان مسود کردن و اوقات ایشان را در امور لایق ضایع کن تا مسکن ملت اولی که عبارت از نفس ناقصه است بنوری روشن کرد و گشتای نظرف خود را بخشش بونی کنایت از آنکه خاطر خود را بجو ابر حکمت مشغول سازد و گشتای کن حوصی مثلث خود را از کوهستان خالی از اثرات نافعه یعنی قلب خود را از آلائش جهانی و مشتهیات نفسانی و وساوس شیطنانی پرده حشمت کن بر این عوارض آید و از وصول بکمال باز میدارد چنانکه مسافر از او قوف در کوه بی آب و گیاه

از وصول بمقصود باز دارد

جلوس جمین در مملکت هندوستان پنجاه و یکصد و سیصد سال بعد از بسطو آدم بود

۵۱۱۳

جمین مردی دلاور جنگجوی بود و در زمان سلطنت کیدراج سپه لاری داشت و آنگاه که کیدراج و دایع جهان گشت و فرزندنی که سلطنت را شاید از او باز نماید جمین قدم جلالت پیش گذاشته بنیروی بگشت صاحب تاج تخت شد و براریکه پادشاه بی تکی آید جسم در سال جلوس او مین بن پندیار در مملکت ایران برگرسی ملک بر آید جمین تخت نام او در فراغت بر نگاشت و با ترف و هدایای لایق نفسا در کاه پادشاه ایران داشت و در شغل خیر با پیشی از وی استمداد و استظهار جست مین نیز با او از در سخاوت و مهربانی در او اورا سلطنت هندوستان تسلیم داشت و عزای بی بروی مقرر کرد تا بمس ساله بدرگاه فرستد و فرستادگان او را شاد و فرسند رخصت انظراف در در چون جمین از جانب مین آموده شد و بر شمشیر ملک استقراری لایق بدست کرد از آن قبل که نسب از ملوک نداشت تیمار حشمت

در مملکت مین پنجاه و یکصد و بیست سال بعد از بسطو آدم بود

در مملکت یونان پنجاه و یکصد و دو سال بعد از بسطو آدم بود

در مملکت هندوستان پنجاه و یکصد و سیصد سال بعد از بسطو آدم بود

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و لشکری کم داشتی و رنوز مملکت داری اندک دانستی و روزگار خویش را با با هو و لعب و مستی و طرب بیای بردی لاجرم کار مملکت پریشان شد و بلای قتل و غارت در ارضی هندوستان راه کرد چه از ظلم حال چیچند مردمانی کار حرث و زرع خود بگذاشتند و پراکنده بودند و بسیاری از بلاد و امصار هندوستان چنان ویران گشت که روزگاری دیر با صورت آبادی پذیرفت مع اقتصاد پس شصت سال پادشاهی چیچند از جهان بگذشت و از روی پسرهای مذکور سالها زمانه که هسنوزمین از شمال میدانست ماد روی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را غوررسی میفرمود برادر چیچند که او را دهلویان گشت با وجود من طفلی خورد سالها بر تخت نشاندن و زنی نادان کار فرمودن روانها شد و بازرگان هند بجهتستان شده آن پسر را با ما دراز میان بر گرفت و خود سلطنت یافت چنانکه در جای خود مذکور شود

۵۱۱۳

جلوس همین در مملکت ایران پنجاه و یکصد و سیصد و سه سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود

همین بن امضیا برین کتاب را بمن دراز دست گفتندی چون ایستادی دستش از زانو فرو تراشاید و همچنان در پشتر از ممالک روی زمین دست تصرفش دراز بودی و او را در دیشتر نریا میدند چه آن روز که گشت او را از سیستان طلب داشت اردشیر لقب داد چنانکه مذکور شد و پشتر از تورخین عرب و عجم مادر او را از اولاد طالوت نوشته اند و گویند نام پشتر بوده و بر خطا رفته اند چنانکه این سخن از قصه مردغای بنی علیه السلام و کورش شینیه معلوم شود بدانسان که مرقوم شد علی ایچکه همین مردی حکیم و دانشور بود و بر قانون عدل و نصفت میرفت و از حکام کباب تجاوزه میفرمود چون بعد از کتاب بر سر حکومت نشست و کار پادشاهی بروی راست شد بتوین منصب در دست مرا فرزند فرمود و سپهسالاری لشکر را بر ما در اینس که مردی دلاور بود سپرد و قبریس را سردار سپاه بحر می ساخته و از تقریر نژاد که یکی از امرای بزرگ بود پیش طلبیده حکومت مصر و شام را بدو تفویض نمود و هر شهر و بلد را حاکم جداگانه نصب کرد و همه را بعدل و نصفت و نصیت نمود و هر کس را بجای حکومت دادی بکین بنهانی با وی فرستاد تا هر روزه سلوک او را با رعیت و لشکری مشاهده کرده صورت حال را میگذاشت و انفاذ درگاه میداشت تا اگر خلاف عدل و عدل دارد معزول شود و کیفر پسند مع قصه سلاطین آفاق چون تخت ملک را نشین همین یا نقد آغاز تخت و تنبیت کرد زمین دین از مملکت چین رسولان چرب زبان برگزید و بازرگانان بسیار بجزرت فرستاد و پادشاه را تنبیت گفت و عقیدت خویش را عرضه نمود و داشت و چیچند ملک هندوستان نیز نامه از درضرعت نگذاشت و با فراوان بریم پیشکش پیش دشت مع قصه همین بر کرسی ملک شرف شد و حال او در ممالک محروسه پراکنده شدند و تقریر نژاد با شام آمد و بر سر حکومت جای گرفت و از خود حاکمی در مصر نصب کرد در اینوقت مردم مرق که از زمان کجیخ و گداز که در زمانه تیخریونان نامور ساخت تا اینزمان در دل با ایرانیان خصمی داشتند تنی چند بنزد دستا دید مصر فرستاد و پیام دادند که پیوسته مردم یونان و امانی مصر بطریق واحد بوده اند و حکمای یونان کسب معارف در مصر نموده مارا هرگز پسند خاطر نباشد که مملکت مصر را که بمواریه متقد دولت فراعنه بزرگت بوده ایرانیان متصرف باشند و مردم آن اراضی بذلت و زبونی معیشت کنند اگر شما سرازین نمک بیرون کنید و دست پیکانگان را از تصرف خانه خویش کوتاه سازید مراوار باشد و از این روی اگر بجای پیشان عدایر بجای خویش نخواهیم نشست و از امانت شما دست کوتاه نخواهیم داشت چون ایخبر بصر رسید بمردم که فتنه جویند بدین سخن بد استان شدند و حال از تقریر نژاد

تاریخ

دانشنامه تاریخی ایران  
تاریخ ساسانیان  
تاریخ صفویه  
تاریخ قاجاریان  
تاریخ پهلویان  
تاریخ معاصر ایران

از تقریر نژاد تیخریونان  
با حاکمان و اشراف  
دعای صلوات بر سید محمد  
و آلش  
زبان عربی

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

از حال خویش بیرون کردند و اینچنین بر آرزوی نیز روشن گشت کس با طغرل زده بن فرستاد و صورت حال را معروض داشت پادشاه  
ایران از این حدیث مجب و غضب شد و صنادید سپاه را طلب فرمود و فرمان داد تا لشکر با فرهمش شوند و پس از روزی چند  
با سپاهی که از حوصله حساب فرونی داشت از دارالملک کوچ داده بجانب شام تاختن کرد و آرزوی نیز چون جنس برود پادشاه  
اصغافریود باستعمال تمام با استقبال شامت و زمین خدمت بوسیده در رکاب وی بدوید و صورت حال مصریان را  
شامه معروض داشت بهمن روزی چند در شام بکار باده و جام بود و از اینجا با پانصد هزار سوار و پیاده آبنک مصر فرمود  
و از کناره رود نیل سر بر کرد مردم مصر را آن تاب و توان نبود که با پادشاه بی چون بهمن از در مقابل و مقابله سخن کنند  
لاجرم با شیخ و کفن بجزیت او شدند و استخار و استرحام فرمودند بهمن گناه ایشان را مغفود داشت و حاکی از نورانجا عتق  
و از ممالک سودان و حبش و نوبه و افریقیه باز پرسی بنزاد فرمود و کار آن اراضی را نیز بنظم و نسق کرد و هر مملکت را  
خرابی جدا گانه معین و مقرر داشت و هم از اینجا مار دانیس را نامور به تسخیر مملکت یورپ فرمود و او سپاهی  
نامحسوس برداشته بمملکت فرانس روی نهاد و اراضی فرانس و اسپانیول و لوز و دیگر ممالک یورپ را فتح کرد  
و هر مال و زر که بدست آورد آنفا در گاه بهمن داشت و هنوز در این ممالک سلطانی برقرار بود و دولتی بر قوم نبود  
و از اینوی چون آواره مملکت گیری بهمن رسید کللی گرن که در اینوقت تبع بود و سلطنت آن مملکت میفرمود مشکلی در خور  
ساز داده با فرستادگان دانشورانفا حضرت فرمود و پورش و نیایش منیایت نمود بهمن رسولان او را حرام  
داشت و پادشاه یمن را بنشور همراهی خروانی بواجب در اینوقت بزرگان شورتخانه که تیج تیر پشتوانی بهمن را  
واجب شردند و نامه از در فروتنی و فرمانبرداری بجزیت او فرستادند و اظهار عقیدت و چاکری کردند پادشاه ایران  
نیز با ایشان آغاز اشفاق و ملاحظت فرمود و گفت اگر مردم کتیج مروه خاوت مار طلب کنند باید خبر با کین ابر حق  
نباشند و بر که از ایشانرا بدست آرد با سیری برند مردم کتیج این شرط را پذیرفتند و گفتند همه آن کنیم که پادشاه  
فرماید پس بهمن از مصر کوچ داده بمملکت ماکادونیه آمد و از اینجا لشکری برای تسخیر شهر شون که مولد بکند است  
چنانکه مذکور خواهد شد تا مورساحت و آن بلده را بگرفت و زیاده بر این متعرض یونان نشد و دارالملک باز آمده بر سر سلطنت  
قرار گرفت و روزی چند بشادی و سرور بسر برد اینجا بزرگان درگاه و زعمای سپاه را در اینجمنی حاضر طلب داشت و ایشانرا  
فرهمش بشاند و روی بدابجاعت کرده فرمود که شما یکی کو امید که در سیستان بر اسفند بار چه رشت و نوش زیاد و نوشاد  
که برادران من بودند بچه ذلت و بزبونی گشته شدند و از رستم دستان و زال زرو فرامرز چه فهمی پیش آمد و رسم پدران ما  
بود که بر کزار کینه خواهی باز می نشیند و خون خود را بدرینکد استنشده چنانکه اینمعاط فریدون باضحا که دشت و منوچهر کار  
سلم و تور بپای آورد و کینه و با افرسیاب نیز همان کرد اکنون اگر من خون پذیرم تا بجزایتم خلف باشم لاجرم بدان مردم که لشکر  
سیستان تا حده دود از دودمان سام بر آورم شمارا در این کار اندیشه برصیت ایشان یکدل و یک زبان بعضی ساندند  
که ما بسندگان فریمانم هر چه شاه فرماید پیشاید پس بهمن بفرمود لشکر فرهمش شده از اصغر کوچ داد و همه جا را سپار شد  
بکنار پیر بند آمد و از اینجا سولی نزد زال فرستاد و پیام داد که اگر کردار رستم و افسونهای خود بجز پناشی و نیک میدانی  
که سواری چون بپند یازمان کنون کمزربست و در این خاک خون او بر شد اینک بکفر آن رود خون از این خاک روان  
خواهم ساخت چون فرستاده او نزد زال رسید و سخنان او را بگذاشت زال فرمود که رستم را در حق بپند یازم هیچ کس با

## جدول از کتاب اول تاریخ التواریخ

نست چه از هر راه با او سخن را ندیدنیغا در هر چه از اندرز و بندگفت همه پانچ رنج و بند بود و چندا که زاری و غم که در خاک  
و شاعت یافت همانا قضا بر سر غمند یا چنین رشت و کس با قضا جز از در رضا تواند شد اکنون صوب است که همین  
نیں از گشتگان نخواهد و در ایوان من در آمده روزی چند پاسید بر زرو مال که از روزگار زریان تاکنون خمس شده  
در حضرت او برسم شکیش پیش گذرانم و خود با فرزندان چاکر و در خدمت او مگر بندم این بگفت و فرستاده او را از ریش نزد  
و جارشاد کام ساخته کیل فرمود و او نیز در همین شتا پیده آن جمله نماند باز گشت و هیچ از آن کلمات در همین اثر نگردد و همچنان  
آنقدر مغز اشب را پایان برده روز دیگر سپاسی آراسته آبگنستان کرد چون پنجسب از آن خود بفرم استقبال میان برت  
باشد که آن کیل برخاسته را فرو نشاند چون نزدیکت بهم رسید از اسب فرود شده پیشانی بر خاک نهاد و اظهار سگت  
فروتنی نمود و عرض کرد که ای پادشاه من چنین خاضع و خاشع در حضرت تو شاعت آمده ام نه آخر رستم ترا در میان جان پرور  
و روز کاری در از پرستاری کرد و او بود که از این کینه جوئی باز آئی و با همسر پیوندی بهم نماند و او را وقتی نهاد و در میان  
از روی غضب در وی کزیت پس بفرمود او را بگرفتند و بند بر نهادند و بزندان فرستادند چون انجیر بیستان رسید و فرما  
از حال زال گاه شد جهان در چشمش سپاه شد و بفرمود تا سپاه گرد آمد و با لشکری بزرگ از شهر بیرون شده در برابر همین  
صف راست کرد و سازمقاظه و مجادله طراز داد سه روز و سه شب این دو لشکر از یکدیگر هیچی گشتند و مرد و مرکب را  
با خاک و خون آغشتند و فرامرز مانند رستم دستان اسب بی تاخت و مرد همی نداشت روز چهارم صبری عاصف از گنا  
سگر کا بچسپد و بسوی سپاه فرامرز زمین گرفت بدان سان که بچکس مین از شمال شناخت لاجرم کار بر لشکر بیستان  
سحب شاد و ناچار روی بفرار نهادند و فرامرز با سعدودی از لشکریان باز ماند و با آن سپاه اندک هیچ از جنگ و جوش فرو  
خشت و همچنان در کشتش و کوشش بود تا زخم فراوان یافت و در هر جا که هستی گرفت پس ابطال سپاه بهمین اورا اسیر و دیگر  
ساختند و همچنان بسته نزد بهمین آوردند پادشاه ایران بروی رحم نکرد و بفرمود او را از بند بردار کردند و روزگار پیش  
آوردند و از پس او دل بر آن گذاشت که بیستان را عرضه قتل و نهب دارد بشوقن از میان برخاست و گشت که ای  
پادشاه روی زمین جهان را بلندی و پستی بسیار است اگر غرض کینه جوئی بود کار بر مرام کردی دیگر در پی تاخت و تاراج  
بیستان مباش چه این بخت و تاج را تو از رستم دستان بیاد کار داری نه از گشتاسب و اسفندیار و زال پرش از این  
در سلاسل و اغلال مدار که ستم برد و دمان کنمن پسند حضرت ذوالمن نباشد بهمین روز از سخنان او دل نرم شد و از کرده  
پشیمان گشت و بفرمود زال را از بند رها کردند و از شمر ساری این کرد از نیشب از بیستان کوچ داده روانه صخر گشت  
و بر سر مرگلی قرار گرفت در این وقت مردم کربج بدان معاهده که با بهمین داشتند شست قوی پشت بودند و عزم آن داشتند  
که مملکت خویش را وسیع کنند پس کس نزد بهمین فرستاده برای تیغ خیزر سیلی جازت طلبیدند و پادشاه ایران  
چون در این مهم ضعف دولت روم را مشاهده میکرد پیشتر در خدمت داد و انجامت با پنجزار گشتی و سیصد هزار سگر  
آبگن سیلی کردند و مملکت ایران بفرم تیغ خیز قرق میان بر بست و نخستین لشکری از اراضی آذربایجان بیرون فرستاد  
تا مملکت آرمین و آرزین آروم و دیار بکر و قنات زمین ناطولی را بنظم و نسق کردند و تا ظاهر بلده نوز نطقه را که اکنون سیلی  
مشهور است فرو گرفتند و هم نشوری به آن تفریز فرستاد که با سیصد هزار سپاه که در تحت فرمان دشت بسوی  
مملکت یونان کوچ دهد و خود باد و کرد و لشکر از جای بچسبید و مار و تپش را سردار سپاه بری نمود و قهرتین را که داماد و سپاه

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

او بود بر لشکر دریا میرماحت در این وقت بعضی اورسید که مردم قرق عزم آن دارند که بلده نردیس را که در تحت فرست  
فروگیرند آتش خشم در کانون خاطر همین زبان زدن کرخت و فرمان داد تا هر روز که خوان و خورش برای خوردن میباشد  
یک نفر منادی ندا در میسداد که ای همین بیخ آگابی که ابل قرق طغیان کردند و بلده سرکس را فرو گرفتند و این سخن برای آن بود  
که پادشاه از خشم فرو نشود و کین او بر زمان تازه کرد و اگر چه انجاعت بر سرکس نبود دست نداشتند و آن بلده در آن  
شام دار الملک از تفریز بود علی ایچو همین با آن پیش و جوش آبگت قرق نمود چون این خبر شهر رسد شخصی در نزد پادشاه  
که سردار لشکر ایشان بود معروض داشت که چندان لشکر از ایران بدینجا نب شده که اگر فدکهای خود را کشت و دهند و بجا  
ابری مترکم پیدا آید از تبار بجزه کشت خوبست که چنین کنند تا در سایه محاب جنگ کنیم نه در تابش آفتاب این بگفت و شهر را  
تن مرد دلاور به بغاز سببه فرستاد که سپاه ایران را از ورود بمکت قرق منع کنند و چون به اسلامبول رسید خوبست که از راه  
بغاز سببه عبور کند لشکر یونان مانع شدند و جنگ در پیوسته و از روی بگردان دشت مصاف دادند و بسیار از کشتیا  
غرقت ساختند و مردم را عرضه هلاک فرمودند و از دشت نیز غلبه کردند چندا که چهار صد هزار تن از لشکر همین در آن جنگ  
نا بود کشت و این همان وقت بود که سپاه کبرج در سیلی گشته شد چنانکه مذکور کشت علی ایچو فتح ناکرده از آن شهر هجرت  
کرد و از پس او آرتق نیز آن خدمت پایان برد و چون تفضیل این جنگ در ذیل حکایات دولت یونان مرقوم خواهد شد  
در این مقام قلم باز کشیده داشت و از اطباء و کتبا رجعتاب نمود اما چون آرتق نیز از اراضی قرق بمکت شام هجرت نمود  
مردم اسن دیگر باره سازفتنه طراز کرده امانی مصر را بر انجمن شد تا سر از حکومت همین بر تافتند و حال از تفریز را  
اخراج فرمودند چون این خبر به آرتق نیز رسید در حال سازش کرده با سیصد هزار مرد جنگی بسوی مصر کوچ داد و از آنسوی  
مردم مصر نیز بجنبیدند و انارس را که مردی دلاور بود بر خود امیر و سپهسالار فرمودند پس انارس بکار سپاه پرداختند و  
تیزنی برای استمداد بشهر این فرستاد چون این خبر در اسن پراکنده شد چهر تمپینس که سپهسالار سپاه اسن بود با مردم خود از  
مملکت یونان کشتی در آب انداخت و از ضابطا جمعی از سپاه آرتق نیز در دریای احمرد و چار شده جنگ به پوست و پنجاه  
کشتی ایرانی را غرقه ساخت و از انجا شتاب تمام بمصر آمد و با انارس متفق شد و روزی چند بر نیامد که آرتق نیز تفریز  
از راه برسید و این بر دو سپاه در خارج شهر مصر در برابر هم صف راست کردند و جنگ در انداختند و سخت کوشیدند  
چنانکه زمین از خون مردان مبارز قبا ی لعل پوشید و هوا از گرد میدان دستار چه آبنوسی گردید بعد از کیر و دار فراوان  
از تفریز با صد هزار مرد مبارز در میدان جنگ مقتول گشت و دو دست هزار تن دیگر از مردان ایران که جان بسگت  
داشتند شهر منف گر گنیشد و انارس و چهر تمپینس از دنیال ایشان تا حته انجاعت را بمحاصره انداختند ایرانیان بسبب  
حفظ و حریت خود را حتما ساخته و نامه بجزرت همین فرستادند پادشاه ایران از شنیدن این خبر بموی بر اندیش زوین و چهر کشت  
و مبلغی زر مریخ برای تجیز لشکر به شهر کندان که بهم از بلاد قرق و یونان است فرستاد و فرمان داد که از انجا سپاه  
با عانت ایرانیان بسوی مصر شود و بر حسب فرمان همین سپاهی از کندان کوچ داده بشام آمد و در شام نیز جمعی از لشکر ایران  
با ایشان پیوسته سیصد هزار مرد دلاور فر هم گشت آنگاه از شام کوچ داده بمصر آمدند و با ایرانیان که یکسال افزون بود  
در منف زحمت محاصره میدیدند پوشید و پس از روزی چند که از تعب راه آسوده شدند از شهر منف برای مصاف مصریان  
یونانیان پرور شدند از انسوی انارس و چهر تمپینس با لشکرهای خود از جایی جنبیده در برابر ایشان صف بر کشیدند

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و جنگ در یونان در میان هرگاه آناکسیس زخمی شده روی بفرار نهاد و سپاه مصر و یونان کشته شد و ایرانیان شهر را  
 نمودند اما آناکسیس و هرتمینیس نیز از پای نشدند و با سپاه خود در حوالی مصر تابست و تاراج مشغول شدند و بحال نیم آن  
 آتش زدند و مردم ایران نیز جمعی از لشکر بازرگانشه تا برجا انجماعت را بیا بند مقبول سازند از ضایعات کشتی مردم این  
 در بحر احمربست سپاه بحری ایرانیان غرق شدند و در خشکی نیز کار بر انجماعت گشت کردند چنانکه عاقبت از در صفا که  
 برون شدند و فرمان برداری ملک ایران را زاپمان دادند و در کمال ضراحت سردر خط طاعب نهادند در این وقت مصر و یونان  
 بجاره مستخر فرمان بهمن گشت چنانکه بجای پس را اندیشه خلاف در ضمیر میگذاشت و هرتمینیس با بقایای لشکر خود که شش هزار تن  
 بودند بارض کرینس که بم از ممالک یونان است حرکت نمود و از او ییای دولت پادشاه ایران خط امان گرفته در زمین خود  
 پای بدامن در چید مع تقصه بهمن کبیده و از ده سال در کمال استقلال سلطنت کرد و چون او وقت معلوم و اجل محتموم  
 نزدیک شد و سپرداشت که یکی را ساسان میگفتند و آن دیگر را دارا می نامیدند و سه دختر داشت که اول زهرین  
 و دوم را بهمن دخت میگفتند. بهتر تیم را خانی نام بود که هم او را همای می نامیدند و از پدر چهرزاد لقب داشت  
 و خاطر بهمن با او مهری تمام میورزید چه آن دختر سورت دکان و زانت را می معروف بود چنانکه در امور ملکی همواره  
 بهمن با او مشوره افکندی و بر چه را او صواب بشمردی بجا برستی اما ساسان که فرزند ابرو بود در زمان سلطنت پدر راه ربه  
 پیش گرفت و طریق بگرد و نفر دپمود و پشت با کلخ و ایوان پادشاهی کرده بقهر نیز از محال صطخر شد و در اینجا چند سر کوفتند  
 بدست کرده خود شبانی میکرد و با شیر کوفتند ان معیشت نمود و میرا همچنان پیسبرد اند چنانکه شرح حال او در آذرسان  
 پنجم را که از احاد او است در قصه زردشت مرقوم داشتیم و در ادرا این وقت خرد سال بود و در تق و متق امور  
 سلطنت را نمی شایست لاجرم چون بهمن را مرض موت در رسید بزرگان در گاه را انجن کردند و همای را و سعید حاش  
 تاج و تخت بدو سپرد و خود در حث بجهان دیگر برود و بعضی از مورخین بدان رفته اند که همای از بهمن حاط بود و این  
 برخاسته در میان سلاطین عجم کمتر کسی چون بهمن حق شناس و حکمت پژوه بودی و پیوسته با نمودن فرمان فرمود  
 که چون من بطرف باطل میل کنم مرا آگاه کنید و از کار نا شایسته منع فرمایند و او اول کسی است که در سرنا صانختن نام خدا  
 میخواست و بهر شور بکس فرستادی در عنوان آن نوشتی این نامه اردشیر است بنده خاض خدای و خادم او که حاکم شما است  
 و چون برگیال از زمان سلطنت او بگذشت عموم رعایا را احضار میفرمود و از تخت بزرگ استیاده میشد و نخست بنجام میداد  
 میخواند و از آن پس میگفت ای مردم اکنون یکسال است که من بر شما حکومت کرده ام اگر امری از من و حال من صادر شد  
 که خلاف عدل و قانون آ باد بوده اعلام کنید تا مرتفع سازم اگر کسیر سخنی بودی عرضه کردی و کار بجام آوردی  
 پس شخصی نداد رسید که ای مردم زمان پادشاه عادل را مستقیم شمارید و زمینها را عمارت کنید و از طمع فاسد دور باشید  
 از سخنان بهمن است که فراید الا انصاف من احسن الا انصاف و اللجاج آفة الرأی کما ان الهوی آفة انصاف و هم او  
 یگوید انصاف یختر من الشناء علی طول البقاء و الجبان یختر طول البقاء علی حسن البتناء و نیز او فرماید حسن البتداء  
 ثمرة النعم و هم او راست بجزیه الحرب قضیة غیر او گوید ان رفیق مفتاح البتجاج و از سخنان او است بالانصاف تعلق  
 القدر و بند کوار که واقع در فارس است از آنا ر بهمن باشد

ظهور بقراطون حکیم پنجاه و یکصد و سیصد سال بعد از بسوط آدم بود



## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بقراطون از جمله حکمای یونان است و چندین تن از حکما را نام بقراط بوده بقراط اول پسر اغونیو بومس بود که از خاندان حکمای بزرگوار است و گویند علم طب را اول او عنوان کرد و بقراط ثانی پسر برانیلیست که از شاگردان بقلینوس ثانی است و هم نسب به بقلینوس رساند چنانکه شرح حالش مذکور خواهد شد و بقراط ثالث پسر دارقن بن بقراط ثانی است و بقراط رابع پسر عم بقراط ثالث است و چون کتب ایشان همه بنام بقراط بود مترجمین از هم باز نشناختند و همه را بنام بقراط مشهور و مجرب کردند علی الجمله بقراطون در فن طب دستی قوی داشت و درین علم مصنوعات باقی گذاشت

حکمرانی پپتیس و پپترچس در مملکت قرق پنجزار و یکصد و چهارده سال بعد از سقوط آدم بود

۵۱۴

در این زمان

پپتیس و پپترچس پسران پپتیس تراشیدن اندک شرح حالش مذکور شد بعد از پیدر در شهر سن رایت حکومت بر آنجا نمودند و مدتی بشرکت حکمرانی کردند چنانکه نام ایشان در همه مملکت یونان سارکت و همه روزه قانون سلطنت در رسم آزادی و علم شعر و اخلاق از همه یونان می آوردند و مردم را بدان آموخته میگرداند و چندان مردم پیشم بر شعر زرنیه و کوش برایتا حماسه بود که از اشتیاق بجهت و میل بناورد پیوسته در میان شهر با سلاح نبرد میگرداند و دشمنی قوی میبختد تا با او رزم آزمایند و گاه گاه نام سلطان ایران میگرداند و یاد رزم او میگرداند و مردم رعیت و اهل حرفت هر چه از مرز و بوم یونان بودند با آزادی میزیستند و لشکریان که شصت هزار تن در آن سکون داشتند طریق چاکری و بندگی میسر میدادند از ایشان زر خرید اهل این بودند چه رسم بود که بعضی از مردم طفلان خود را میفروختند و به ذل بندگی در می آوردند و علامت بندگان آن بود که در پیشانی داغی داشتند و هر سال زری معین بخداوند خود میدادند و در این وقت خراج مملکت ششصد هزار تومان بود که هر تومان عبارت از وزن سه ربح از کمیتهال زر فاصل باشد و این خراج از زمان زراعت و منافع معادن بود و بجز را هر سوم لشکریان تری و بحری میبختند و ایشان را دو نوع پیاپی بود که یک طایفه سکین بارین میبختند و انجاعت هر یک پیری از این بمقدار قامت خود داشتند و با شش و نوزده نبرد میکردند و ایشان را کمتر سفر میفرمودند بلکه بیشتر حافظ قلعه و حارس خانه بودند و چون بجهت میشدند یکجای در مصاف گاه ایستاد بودند تا بطنه سبک بار که آلت حرب ایشان فلاخن و ضلع و تیروگان بود چون در میدان آلات جنگ خویش را بجاری بستند و تنی دست میشدند بسوی سکین بازمی آمدند و از پس ایشان که از سپرهای خود سدی از آهین کرده بودند می ایستادند و چنانچه خود را پرتیر کرده و سکن فلاخن میبختند دیگر باره میدان میبختند و جنگ در می پیوسته مع لقمه بعد از روزی چند که پپتیس و پپترچس بشرکت حکومت شهر سن کردند پپترچس و داع جهان گفت و حکومت با پپتیس ماند و مردم سن که فتنه بجزر و جنگوی بودند او را اسکانی بسرازمینها دند و فرمانی بشایسته نمیسپردند پپتیس چون مشاهده نمود که با مردم سن فتنه تواند کرد و اگر از در اتمام بر خیزد ملک موروث و کتیب از دست بدر شود صواب چنان است که استظهار از پادشاه ایران جوید و خود را از منصوبان آن دولت شمرد تا مردم ناچار مردد چنان فرمان آنگشند پس تا به آن نظر نرزد که در این وقت از جانب همین مملکت مصر و شام داشت گناشت که ابلیک پادشاه ایران بیک نیمه از یونان در تحت فرمان دارد و زیاده بر ما که دویته که از عهد کجیرو بدست رهام معشوق شد بهمن نفس خویش تجزیه لشکر کرد و شهر مسدن را فرو گرفت مرا ننگ نباشد که فرمان چنین پادشاه بر ما و از جانب وی حکومت کنم ای یک مردم سن خلقی فتنه بجزر و مردمی است طلب بند و مرا آن توان فغانه که ایشان را سیاستی بسرا فرمایم چون از دولت ایران اعانتی رود و اینک رشتن کرد ما دام

در این زمان که پپتیس و پپترچس در مملکت قرق پنجزار و یکصد و چهارده سال بعد از سقوط آدم بودند

۵۱۴

## جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

کرده باشم فرمان پذیر خواهم بود و این نامه را به یکی سبک پی سپرده اورا بشهر تبریز کشید که دارالملکت از قهرز نو کسب است  
 مردم پس چون بدانشند که پتیس با صنادید درگاه همین طریق مودت پیامد و بدانند که پتیس است که باستظهار ملک ایران بدیشان  
 طفر جوید انجاعت نیز نامه به آرتقزیز نگاشته که ما را از فرمانبرداری ملک ایران انکاری نباشد لکن پتیس را آن کفایت است  
 که سلطنت آیین را تواند کرد و ما ابد از حکومت او لغور خواهیم بود و چند آنکه جان در بدن داریم با فرمان او کردن نخواهیم  
 گذاشت چون این هر دو نامه به آرتقزیز رسید گفت مردم اسن نبرایت که چندان از در طینان و عصیان باشند که پادشاه خود را  
 عاشر شمرند و او را از سلطنت خلع کنند و نامه بدیشان نوشت که سلطنت پتیس را منقنم شمرید و حکم او را از دل و جان  
 مطیع و منتقاد باشید و اگر نه لشکری بدانجا نب فرستم که از جنگ پیل و تین نبرهند و صایب را از سایه نسا سنجون نامه  
 آرتقزیز به جده آیین رسید مردم گفتند ما را چه فایده که زبون و ذلیل صنادید ایران باشیم و آرتقزیز را که یکی از بزرگان گاه  
 اندیش بود بر خویش سپسالار و حکمران ساختند و بر پتیس شوریده او را بگرفتند و محسوس داشتند چون آنچه آرتقزیز رسید  
 خشم بروی استیلا یافت و کس نزد پادشاه فرستاده صورت حال را معروض داشت همین که برای فتح قرق پوسته شمر نبرفت  
 پیور این معنی را منقنم شمرد و فرمود تا یک فوج لشکر از اراضی آذربایجان عبور کرده قبایل چرکس را که اکنون گزنی خوانند  
 غنیمت خویش ساخته از آنجا بشهر بوزن طیفه شوند که اکنون بقطن طیفه و اسلامبول مشور است و فرمان داد که آرتقزیز با سیصد  
 هزار سواره و پیاده که ملازم خدمت او اند قصد مملکت قرق کند و ما را در آیینس را که سپسالار لشکر بود با سپاهی نامحسوس  
 داشت که بدان اراضی تا ضمن کند و رقی و فتن سپاه برتری با او باشد و سپاه بگری را با قهرتسین که هم داد و دو بود سپرد  
 تا اینجمله مملکت قرق را تحت فرمان آرند نخستین ما را در آیینس با لشکر خویش با اراضی یور و پ شد و از آنجا آبلک شمر شد  
 نمود و سپاه بگری را فرمان داد که از روی دریا از شک کوه اساس گذشته بمملکت قرق و اراضی شهر مژدن شوند  
 ناگاه در بحر طوفانی شدت جنبش کرد و سیصد کشتی از مردم ایران را غرقه ساخت و از آن حادثه پست بزرگان لشکر  
 بهلاکت رسیدند و قبایل سراسی نیز در خشکی بلشکر گاه ما را در آیینس شپون بردند و جمعی کثیر را عرضه شیخ و تیر ساختند و ما را در آیینس  
 نیز در آن جنگ زخمی مگر یافت لاجرم دیگر مجال درنگ برای او نماند ناچار غرمت ایران نموده بخرت همین شام آرتقزیز  
 از پس این واقعه لشکر خویش را ساز داده کشتیهای جنگی در آب راند و بدریای مدیترانه که به بحر شام مشهور است در آمد  
 که مشوب با بل قرق بود بگرفت و مردم را اسیر کرده بدرگاه همین فرستاد و بر شهر با او مخالفت آغاز کرد پس از غلبه قتل نمود  
 و با آتش بسوخت چون آن امر را بدرگاه همین آوردند ایشان را امان داد و بچشم مروت و قوت با انجاعت گرفت  
 چنانکه وطن مالوف را فراموش کردند و مدت ششصد سال اولاد او احاد ایشان در ایران نبرسند و معروف بودند  
 اما در لشکر کشی آرتقزیز چون فوری در کار قرق با دید آمد پتیس فرصتی بدست کرده از اسن بسوی ایران تاخته بخرت  
 پادشاه پیوست و همین در حق او الطاف و اشفاق خسروانی فرمود و پتیس متعهد شد که بر گاه پادشاه چایچی بسوی  
 سپارد مملکت قرق را سخردار و همین دیگر باره از ابطال لشکر فوجی عظیم به تخریب یونان نامور ساخت و پتیس را اینجا  
 کرده ایشان را بدریاد آورد و چنان راند که پکن گاه از میان اراضی یونان سر برد کرد و یکصد و پست بزرگان سپاه  
 ایرانی را بده میلی شمر اسن فرود آورد انگاه پیام بدیشان فرستاد که بی جنگ و جوش در روز با بخشاید و بخرت گزید  
 تا گناه شما آمرزیده باشد و از قتل و غارت محفوظ ماند و اگر فکانشین شریک خواهد رفت و بنیانش تاب خواهد رسید

این کتاب در تبریز در سال ۱۰۰۰ هجری قمری در کتب خانگی ...  
 ...  
 ...

در کتاب ...  
 ...  
 ...



## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

مردم پس چون پنجه بشیند کس بر سوی فرستادند تا از مردم یونان معینی ویاوری گیرند و با ایرانیان جنگ در اندازند از هم  
 بیچکس پاری ایشان برنخواست با اینهمه بر فرمان دریاوردند و در وازمار بسته بقلعه داری مشغول شدند و گاه گاه از قلعه پرواز  
 شده در زمی مردانه میگردیدند جمعی از مردم ایران را بقتل می آوردند کار این محاصره بدراز کشید و عاقبت الامر سپاه ایران کشتی گرفت  
 و روزی جنگی عظیم در پیوسته یک نیمه ایشان کشته شدند و بقیه السیف بریاد آمده آنگاه ایران کردند بم در بحر کشتی جنگی مردم پس  
 برسد و جنگ در افتاد و دیگر باره در سپاه ایران قتل عظیم واقع شد و جمعی کثیر غرقه آمد باز ماندگان بارض ایران شافشد و در  
 حال ابعرض پادشاه رسانیدند و او ایس که از دست مردم قرقی کوفه خاطر بود در حضرت پادشاه چین بر خاک نهاد و  
 معروف داشت که پیش ازین باجسارت اهل یونان دمساز بودن دولت را خسارتی بزرگ باشد و کار از مدینه هبوط  
 گذشته بود لاجرم باید این کین از ایشان بخت و نام بلند شده را پست گذاشت همین که هم کینه جونی در نهاد داشتند  
 لشکر نگار کردند خود با دو کور و لشکر با بک قرق کوچ داد و دست و بلند خاک و آب را سپرد و باراضی نور فیه  
 در آمد و فرمان داد تا از بغاز بسو لشکر یونان در آید خبر به ارتقا سردار لشکر سن بردند که چه آسوده نشسته ای یک چند  
 سپاه از ایران بدنیوی تا شن کرده که اگر فدک خود را از کان را کنند جو را ابری تیره پیدا آید ارتقا بر آید  
 قوت قلب سپاهیان از این سخن هیچ اظهار پریشانی و آشگی نکرد و گفت اگر از فدک ایشان در جو ابری بر آید میکوش  
 چه ما در سایه جنگ در اندازیم و از گزند آفتاب محفوظ بمانیم و حکم داد تا دست و پست کشتی جنگی که متباد هستند بریا  
 در آوردند و شش هزار کس از ابطال سپاه را نامور ساخت که در بغاز بسو دیده بان باشند و سپاه ایران را از عبور از آن  
 ملک منع کنند و سپاه تری را در بر گذرگاه باز داشت مع لقمه از دریا و پایان جنگ پیوسته شد و لشکر ایران چون  
 از بغاز بسو ره نیافتند در بحر با لشکر قرق دوچار شدند و از این روی که ایرانیان را در بحر نیروی جنگ کمتر بود دست  
 پست کشتی قرق چهار صد کشتی ایرانی را در یک روز غرقه ساخت و مردش را بلاک کرد و بم در خشکی جنگی صاحب در گذند و در آن  
 مصاف بیوتن با پست هزار تن از سپاهیان قرق کشت چون این خبر بهین رسید ضمیرش از نایره غضب چون گره ابر  
 کشت و خود کشتی در آمده با سپاهی چون ریک پایان بدریار اند و باراضی یونان در شده طی مسافت میفرمود و بهر شهر بود  
 که میرسد خراب و دویران میساخت و با آتش میجست با اینهمه لشکر قرق از جنگ باز میشدند و هر روز از کناری پرواز  
 مصاف میدادند در این وقت بهین عزم تنخیر شهر سن کرد و بد آن سوی همی رفت ستمشاکلی که یکی از حکمای مملکت قرق بود  
 با از تپلا و دیگر صنادید شهر سن کشت که با پادشاهی چون بهین مصاف دادند در پایان کار زردی بروی آورد  
 و شهر سن پایمال تمستور کرد و دو مردم با ششیر ایرانیان کینفر پسند و پادشاه ایران بی نیل مرام از انتقام جت  
 نخواهد کرد و جواب آنت که مردوزن را از شهر سن کوچ داده گوشه که زیرم مردم سخن او را از در ضرر و دلس نشد  
 و شهر سن را از مرد و مال تسی کرده بجزیره ترازین که بختند و بعضی از مردم سپر که خادم معابد ایشان بودند کشتند  
 ترک مقام خویش نخواهم کشت چون دشمن در آید بجاد خواهیم شد چه ما روزگار خود را پایان بوده ایم و در معابد  
 خویش بمانند چون بهین برسید بم با سلاح خبر پروان شده مردان مصاف دادند تا جلگه کشته شدند و لشکر باین شهر  
 در آمده تمامت آن بلده را خراب کردند و بخشند و آثار و علامت معابد را بر حسب حکم پادشاه بر گرفتند و ملک  
 ایران فرستادند تا نشان فتح سپاه باشد تا از آن سوی مردم آستین چون بجزیره ترازین در آمدند و روزی چند بودند

در این کتاب  
 تاریخ ایران  
 از قاجاریان  
 تاکنون  
 در این کتاب  
 تاریخ ایران  
 از قاجاریان  
 تاکنون

در این کتاب  
 تاریخ ایران  
 از قاجاریان  
 تاکنون  
 در این کتاب  
 تاریخ ایران  
 از قاجاریان  
 تاکنون

# جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

ایشان را در معنی بود که در زور و سرور گردندی و بعضی دهشده که آنرا بازی ایلم میامیدند از صفای پیش آمد و اول این  
 بی خانمانی و بد روزی بدان بازی پرداختند و ای و بونی عظیم در آن خستند و بخت بد و بخت بد رسید غضب وی زیاد شد و لشکر  
 بر انجانب کشید مردم قرق چون آگهی یافتند طرق و شوارع خویش را مضبوط کردند و لشکر را با جنگ به آشد از دوسوی  
 کشتیهای جنگی بچولان افتاد و جنگ در پوست و بی مرد کشته شد و کشتی غرق گشت و در این مصاف نیز شعی لایق بهر سپاه  
 ایران نشد در این وقت ماردینس در حضرت بهمن روی بنجاک سود و معروف داشت که پیش از این ملک الملوک را در این  
 وقف جایز نباشد و از برای جمعی که بر روز بخرید که نیز دستیره روانست و هم دار الملک از درازی سفر پادشاه اختلال  
 بصواب آنست که مرادین تمام مورد داشته خود در جهت فریاد مسؤل وی با اجابت مقرون افتاد و بهمن با لشکر خویش از راه  
 بخارز سجد به نور نظیه آمد و از انجانب به نظر فارس شد اما ماردینس با سیصد هزار تن مرد سپاهی در قرق ماند و آنجا محاصرت  
 محصور داشت و چون رستان آن سال را پای برد و بهار پیش آمد طاعونی صعب در لشکر ماردینس افتاد چنانکه جمالی در کت  
 ماند چار از بغاز سببه عمو کرده به سر قوس آمد و یکسال بزیست در این مدت از لشکر بهمن در مملکت قرق چهار صد هزار تن به کت  
 رسیده بود و علی بک کشتی کل حکیم که از آن بند و موعظت که بابل قرق فرمود محل پرستش یافته بود در این وقت با ایشان کشت که  
 عاقبت مابست پادشاه ایران نابود خوایم شد ایک ماردینس در سر قوس با سیصد هزار مرد دلاور سکون دارد  
 روزی بر مانده کند و کارایم دم تبا شود شایسته آنست که با او سخن از در صلح رایم و فروتنی نسبتا کنیم چه فروتنی با بهمن بنده با  
 کاری شکل نیست ایشان نیز با وی بهرستان شدند و تحف و پادایا بدرگاه ماردینس فرستادند و از در فرستادند چون شده  
 صلح طلب آمدند ماردینس نیز مسؤل نجاعت را با اجابت مقرون داشت و قرار بر مصالحت افتاد و مردم قرق مطمئن شده بهر  
 آسین را از نو بنا کردند و آبادان نمودند و دیگر باره بکب عموم و کاصنعت پرداختند و آریستند که مردی با جلادت  
 و صفاقت بود از میان خویش برگزیده خستیار مخارج دولتی را با وی گذاشتند از این وی نسبتا کل بر چید و کار او با مرد  
 بمنظره و مشاجر کشید مردم قرق چشم از حقوق او پوشیدند و بر آن شدند که گناه دولتی بروی وارد آرد نسبتا کل چار  
 از میان ایشان فرار کرده بملکت ایران آمد و با حضرت بهمن پویست و محل اطاف و اشفاق پادشاه بود تا روز کارش  
 تبا بکشت اما چون کار مردم قرق با ایرانیان بمصالحت گذشت و از این سوی آسوده شدند خود بخشمی یکدیگر بکشد و دید  
 با هم بی مصاف دادند چنانکه در جای خود مذکور شود

در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب

ظهور دین مظهر حکیم در مملکت یونان پنجاه و یکصد و چهارده سال بعد از سقوط آدم بود  
 دین مظهر پس از کارهای یونان است و او را جسمی کثیر متابعت نموده اند و اقتباس فنون حکم از اوست و خاطر او کرده اند  
 گویند از سخا عالیس مقالات او را بر کلمات استاد خود اظلاطن فضیلت مینماد و عقیده وی آنست که مبادی کل علم  
 صغاریست که بطبعها متشکلند و با سکا لهما مختلف و بحسب و هم قابل قسمت باشند و صلابت آنها مانع از خستمت بود  
 و این اجرام غیر متاثرند با عدد و پراکنده شده اند در خلای غیر متاثرند با قدرت و دائمی است که اند در آن خلای غیر متاثرند  
 انقدر پس اشفاق می شد که آن اجرام مصادیق میکنند و مجتمع میشوند بنیاتی پس از آن اتفاق و اجتماع عالم موجود شد  
 و بحسب مدد و محول غیر متاثرند به چاشندمانند این عالم که مرتبند در خلای غیر متاثرند به قدرت اما امور را تهر تهر را از خود  
 و نباتات کان میداند بسبب غیر اشفاق چنانکه رئیس المختصین شیخ ابو علی که انشده اند شرح جانش در جای خود مذکور خواهد بود

در این کتاب

در این کتاب  
 در این کتاب

در این کتاب



## جلد اول از کتاب اول نسخ التواریخ

بهمن و شرح دولت قرق مرقوم شد و بسم انجمنی را بجای نوس در رساله اخبار بقرط ذکر فرموده علی ایچمه بقرط در فن طب بحیرت را  
 باقیاس دیسار ساخت و کتاب ایل قیاس و تجربه و اصحاب حیل را که بر یک منفرد آقا نونی داشتند چنانکه مکرر مذکور شد  
 هر چه بدست آورد بسوخت و بر انداخت و از مصنفات او کتاب عهد بقرط است که شاکر دان خوش را بدان وصیت کرد  
 و جای نوس آنرا شرح کرده است و چنین از یونانی لغت عرب ترجمه نموده و دیگر کتاب صورت که هم چنین ترجمه کرده و دیگر کتاب  
 امراض الحاره است و آن مثل پرچ مقاله است و در مقاله از امیسی بن یحیی عبرتی ترجمه نموده و دیگر کتاب اخلاط است که یحیی  
 تفسیر نموده و چنین لغت عرب ترجمه شده و دیگر کتاب لمانا و الهواست که چنین ترجمه شده و عیش بن حسن شرح بر آن نوشته و دیگر  
 کتاب طبعه الان است که نیز چنین لغت عرب آورده و عیسی بن یحیی تفسیر کرده که بند در بدو حال شاکر دان از از تعلیم علم  
 مردم بکار و غریب منع میفرمود و میگفت چون کس شیخ بدست نماند ابل شریر دهد درستیات اعمال و شریک باشد  
 اما در نهایت حال چم کرد که مبادا این علم شریف ضعیف شود پس بفرمود مردم را چون ابل بند از تعلیم شیخ نیست  
 نکنند و از سخنان او است که فرمود هر که دوست دارد نفس او جاویدان ماند باید پیش از مردن آنرا بمیزاند و گوید  
 بر که خدمت طوک کند باید از غلظت و خشونت او رنج نشود چه خواص را از چشیدن آب شور دریا که بر نماند و گوید  
 دو عاقل بسبب تسکین عقل بر یک چیز اتفاق کنند و هر که دو جا بل با یک کار سازگار نشود و گوید دو دانا با هم  
 تو اندیا بود اما دوستی در میان جمعی بر که باید از نماند چه مقضی عقل همه بر یک فتی نرود و کشت حاصل من فصل  
 همین بود که بر جهل خود دانا شدم و گوید علوم پاک در دلی قرار بخیزد که با داناست و خست است او ده باشد و گوید  
 موت را سهل کنایه که مرارت آن در خوف آنست و گوید آدمی باید در این سرا خود را چون میمانی دانند پس  
 قدیمی بود و بند بنوشد و اگر از دور کند زیند طلب کند و گوید کم خوردن از غذای مغز بهتر است از زیاد خوردن  
 نافع آن و کشت کثرت خواب و نرم طبیعت دلیل عمر طول است و گوید سه چیز است که موجب بزال و لاغری است  
 با شرب و آب نامایکستن و در غیر جانه خواب خشن و کلام کثیر بر رخ صورت کشتن و گوید سالیجات بدن پنج وجه است  
 بر ماده فاسده که در سر جمع شود بغرغره دفع باید کرد و از معده باقی و از بدن با اسهال و از جلد با عرق و از عروق  
 با ضد توان مرفوع داشت و گوید چهار چیز است که نور با صره رازیان کند طعام شور خوردن و آب مؤزان بر سر  
 ریختن و در چشمه آفتاب نگرستین و روی دشمن دیدن مع القصد بقرط مردی خوب صورت و یگوشایل بود  
 سری بزرگ داشت و پیش چشم و خمیده پشت بود سخن کم گفتی و غذا کم خوردی و پشتر از ایام روزه داشت  
 و سخت بطنی اهر که بودی در اینجهان نود و پنجسال عمر یافت و در شانزده سالگی عالم گشت و مدت بمقادون  
 سال تقبیلیم و تصنیف مشغول بود

تاریخ

جلوستتیا در پت المقدس چهار و یکصد و سیصد سال بعد از هبوط آدم بود

۵۱۱۶

قبل از این مذکور شد که در آبادی پت المقدس ثانی و مرجهت آل بود ابا راضی مقدسه سلاطین ایل و مشهور  
 از جانب ملوک عجم منصوب بودند و کار بفرمان ایشان میراندند در اینوقت که بهمن بن بهمندار ملک الملوک  
 گشت و سلاطین آفاق او را کردن نهادند مردم یونان با او طریق خصوصت سپردند چنانکه مذکور شد ایگاه که بهمن از یونان  
 مرجهت کرد و در میان لشکر آنقدر بیدار زوی طاعون فاشاد و با شام آمد از تبار که سردار بزرگ بود در شهر سن  
 شد ایگاه

تاریخ

شد ایگاه









## جلد اول از کتاب تلخیص التواریخ

نمود آنگاه برای آنکه آتش فساد و سرور این فرو نشاند و امرای عدالتخانه را از طلب اقرارین بازدارد گنیتیس پرنیزه  
 حاضر گردید و گفتند صواب آنست که تو یکی از امرای شورتخانه باشی و در رتق و فوق امور دولت مداخلت کنی گنیتیس  
 من مردی گوشه گیرم و لایق اینگونه تعات نباشم و در این سخن الحاح فراوان فرمود لکن امرای شورتخانه از وی پذیرفتند و او را  
 با اصحاب شریک ساختند چون این کار با گنیتیس رست شد ناچار بنظم و نسق امور دولت پرداخت و امانی عدالتخانه را طلب  
 اقرارین باز داشتند و فرزند را از آن شور و شر که در سرداشت باز داشت و بدرجه سرکنسلی و سرداری ارتقا یافت با اینکه  
 جز بهوای تو حیرت در سر داشت چنانکه در جای خود مذکور شود

۵۱۳۸

جلوس فی واکت در مملکت چین پنجاه و صد و سی و شش سال بعد از سقوط آدم بود

فی واکت نام پادشاه هفت و هشتم است از دودمان جو واکت که سلطنت مملکت چین و ختا و تبت و ماچین یافت و بر سر  
 سلطنت جای گرفت نخستین در حضرت همین بن اغذیا را اظهار عقیدت و چاکری نمود و با ستظهار او در مملکت وی بوی  
 یافت و دست تقدی و طبعان بر آورد و مردم شکر یا زباز گرفت و خزایح مالک محروسه را افزون از قانون اخذ نمود  
 خویش و پیکار از خویشی و کردار درشت او برنجیده خاطر شدند و مکر قتل او را بر میان بستند چون مدت دوازده سال  
 از انام سلطنت او منقضی شد فی واکت که او را برادر کوچک و باجمی از قواد سپاه و بزرگان درگاه همدست و هم  
 داستان شده بر برادر بشورید و بیک ناکاه با اتفاق گروهی از ابطال برای او در آمده بقتلش آورد و خود بر سر  
 مملکت قرار گرفت زمانه با او نیز وفا نکرد از پس پنجاه سلطنت زمام دولت را بدست کواکت گذاشته رخت بدیگر  
 کشید چنانکه در جای خود مرقوم است

۵۱۳۹

سرکنسلی مینوئیس در روم پنجاه و صد و سی و نه سال بعد از سقوط آدم بود

گنیتیس پرنیزه که شرح حالش مرقوم شد مردی بازه و تقوی بود چنانکه گوشه عزلت را بر چار با لش دولت ترجیح میداد  
 چون شورتخانه را بقوام آورد باز طریق انزو اسپر و دست از مداخلت در امور کشیده بکار عرش و زرع پرداخت  
 و بدست مزد خود اسباب عیشت فراهم میساخت مردم روم از پس او مینوئیس را بزرگنسی برداشتند و حکومت او را  
 کردن نهادند در اینوقت قوم ایکی و قبایل و نسی از اراضی ایلیا یا جنبش کردند و برای تنب و غارت مملکت روم  
 همدست شده با لشکری عظیم ره پارس شدند چون این خبر روم رسید مینوئیس ساز سپاه کرده باستقبال جنگ بیرون  
 شد و در برابر لشکر پیکان صف راست کرده جنگ در پوست برد و لشکر در هم افکند و از یکدیگر می کشید بطلان  
 پامی بسوری ستوار گردید چندانکه سپاه روم سگشته شدند و پشت با جنگ داده روی بفرار نهادند مینوئیس نیز  
 از میدان جنگ بگریخت و از این شرمساری از غربت روم غمان بگردنید و با جمعی از کسان خود بقلعه پویه  
 بلند شده ساکن گشت و نانه با مالی شورتخانه فرستاده صورت حال را مکتوف داشت از این خبر مردم روم  
 سخت برهنگان شدند و هم گردید که عنقریب پی پسر لشکر پیکانه خواهند شد خرد و بزرگ با هم نشسته چنان را  
 زدند که گنیتیس سینه نشین را دیگر باره بر سر کار آوردند و بر لشکر پیکانه فرمایند پس چند کس طلب او فرستاد  
 او را با الحاح تمام از زر و اعطاکه بشهر روم در آوردند و گنیش اول نمودند و چاره کار را از وی خواستند گنیتیس فرمود  
 تا شکر یان گرد آمدند و از میان ایشان مردان دیر را گزیده کرد و فرمان داد تا با جماعت قوت بخورد و خود را

۵۱۳۹

سرکنسلی مینوئیس در روم پنجاه و صد و سی و نه سال بعد از سقوط آدم بود

گنیتیس پرنیزه که شرح حالش مرقوم شد مردی بازه و تقوی بود چنانکه گوشه عزلت را بر چار با لش دولت ترجیح میداد

## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

برگرفتند و از روم پروان شده اند راه و پراه طی مسافت کرده سحر گاهی تا کمان بشکر گاه ایکی و دویسی بناخت  
 و بضرب شیخ و تیر ایشان را ذلیل و زبون ساخت چنانکه یکی سلاح جنگ را فرو نهاد و زینهار طلبیدند پس کنتیس را  
 امان داد و از انجاعت عهد بستند که همواره در طاعت انانی روزگار بر بند و حکم بزرگان شورتخانه را مطیع بنقاد  
 باشد آنجا کنتیس بایل مرام بروم باز آمد و از پس چهل روز سر کنسلی باز از حکومت استخاجت و همچنان  
 بکار حراست و زراعت پرداخت

۵۱۴۲ سناز قد مردم روم برای قرارین پنجاه و صد و چهل و دو سال بعد از سقوط آدم بود

مکرر مرقوم شد که عموم مردم روم از برای قرار این پوینده با انالی شورتخانه در جنگ و جوش بودند و گاه گاه طبعانی  
 میکردند که پایمالهای اندوخته انجیا بر شراقتت شود در این وقت خرد و بزرگ شهر روم زیاده از برکرت  
 جنبش کردند و خروشی عجب برداشند چندانکه انالی شورتخانه ایشان را منع کردند و بندگشده انجیا را چار  
 از دو طرف مردان کاری مجتمع شدند و چنان غوغائی برخواست که پیم آن بود که دولت روم محو شود عاقبت الامر  
 غلبه بزرگان شورتخانه افتاد و مردم را از بر سوی پراکنده کردند چون شورش عوام باز نشست عوانان را  
 بکاشند تا آن مردم که پیشتر سب این فتنه بودند حاضر کردند و بر کس را باز ناره گناه کفر دادند و مکانات عمل در گناه

۵۱۴۵ ظهور افطیمین حکیم پنجاه و صد و چهل و پنج سال بعد از سقوط آدم علیه السلام بود

افطیمین از جمله حکمای اسکندریه است و او را در فن ریاضی از دیگر فنون فضلی زیاده بوده و در صنعت آلات  
 و دانستن اعمال آن کمال آکمی داشته و با شاقی منطن حکیم که شرح حالش مذکور خواهد شد در اراضی اسکندریه  
 میان رصدی فرمود و آن مهم را با حسن و جوی پایان آورد چنانکه بطبع طباع ارباب دانش و پیشگشت و تارک  
 بظلمت کس مردم آن قواعد را مضبوط داشتند و گاه با قوانین او میرانند

۵۱۴۵ ظهور منطن حکیم پنجاه و صد و چهل و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

منطن از معاصرین افطیمین است که شرح حالش مرقوم شد و نیز از مردم اسکندریه است و در آن اراضی بوقوف نجومی  
 معروف بود و با دستگیری و معاذت افطیمین کشف مضللات بیات و مشکلات نجوم میفرمود و چون در این  
 فن درجه کمال یافتند و در میان علمای ریاضی مکاتبی تمام حاصل نمودند آلات رصدی مرتب داشته هم در آن  
 رصدی بر بستند که تا زمان بطلیموس در میان مردم متداول بود

۵۱۴۵ قانون جدید آوردن بروم پنجاه و صد و چهل و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

چون مردم روم شصت سال برای قانون این امرای شورتخانه نماز و نماز و خالصه کردند و آن کار را  
 بر حسب مرام تو انشد آورد خلقی کثیر مجتمع شده گفتند در این شهر کار بر عدل نیروند چه هر کس گناهی کرد تهمت  
 گناه گرفتار شد چون او را بشورتخانه حاضر کنند بزرگان شورتخانه بتقاضای مهر و کین خود با او عمل کنند بسیار  
 باشد که گناه کاریرانی فرجیت کبیر را کنند و گاه بود چنانچه بی را بر نعت اشقام بد از ذصواب است که تندی  
 از نو کاشته شود و کبیر هر گناه را در انجا ثبت کرده بدست اسپرند تا پادشاهش بر عمل آسکار باشد بزرگان شورتخانه  
 برای اسکات مردم ستن از مردم خود را اختیار کرده بملکت قرق فرستادند تا از حکمای یونان اخذ قانونی

زندگانه و حکیم پنجاه و صد و چهل و پنج سال بعد از سقوط آدم بود

مکرر مرقوم شد که عموم مردم روم از برای قرار این پوینده با انالی شورتخانه در جنگ و جوش بودند و گاه گاه طبعانی میکردند که پایمالهای اندوخته انجیا بر شراقتت شود در این وقت خرد و بزرگ شهر روم زیاده از برکرت جنبش کردند و خروشی عجب برداشند چندانکه انالی شورتخانه ایشان را منع کردند و بندگشده انجیا را چار از دو طرف مردان کاری مجتمع شدند و چنان غوغائی برخواست که پیم آن بود که دولت روم محو شود عاقبت الامر غلبه بزرگان شورتخانه افتاد و مردم را از بر سوی پراکنده کردند چون شورش عوام باز نشست عوانان را بکاشند تا آن مردم که پیشتر سب این فتنه بودند حاضر کردند و بر کس را باز ناره گناه کفر دادند و مکانات عمل در گناه





# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

دینا فوی مردم هت که بر ساعت بسونی رود و وقتی اور کفشد پادشاه ترا دشمن دار دکشت نرا و راست و کدام پادشاه بود  
که بزرگوار تر از خود را دوست دارد و توکل او چنان بود که اگر از قوت یکروزه چیری فاضل داشتی ذخیره کردن از امپی بزرگ  
شمردی و با شرا انفاق کردی

۵۱۶۰

غلبه بزرگان شورتخانه بر مردم روم پنجاهار و صد و شصت سال بعد از سقوط آدم بود  
چون مردم روم سالهای دراز از بی استواری قانون اقرار این پنج بردند و گزته بعد گزته بناز عد و مناظره بیرون  
شدند و با انالی شورتخانه خصمی کردند و کار بر مردم نرفت تا که بر سر کجبر اطاعت و انعیار انالی شورتخانه در آورده و  
از آنچه کرده بود طلب نمودند و بر خطا و عصیان خود معترف شدند و در این هنگام میان عموم مردم و بزرگان شورتخانه  
کارمودت استوار شد و دولت در تمام آدم

۵۱۶۳

جلوس وانگ وانگ در مملکت چین پنجاهار و صد و شصت و سه سال بعد از سقوط آدم بود  
وانگ وانگ نام پادشاهی و یکم است از اولاد و اخا و جو وانگ که بعد از پدر زمام کشور و لشکر گرفت و در مملکت چین سلطان  
نافذ فرمان کشت و چون بر سر رخسار و بی نیش و در جفا قانی پادشاه نخت نامه بحضرت جمن فرستاد و پیشی در خور انفاذ دگان  
او داشت چون رسولان و بر رسیدند و تحف و هدایای او را از نظر سلطان ایران بگذرانیدند جمن نهایت از وی شاد گشت  
و سلطنت چین را بروی منقض و مسلم داشت و فرستگان او را با تشریف یکی و انعام خسروی حضرت فرمود و شورش  
ملاطفت آمیز با غایتی شاهوار بسوی وانگ وانگ فرستاد چون پادشاه چین از اطفاف و اشفاق جمن آگاه گشت بگفت  
شاد شد و مدت پست و چهار سال بادل قوی و بطی در مملکت چین و ما چین و تبت و ختا سلطنت کرد چون از اینجهان  
بر می شد کار بفرزند اکبر و ارشد خود جان وانگ بگذاشت و بگذشت

۵۱۷۳

جلوس دبلو در مملکت هندوستان پنجاهار و صد و هفتاد و سه سال بعد از سقوط آدم بود  
از این پیش مرقوم شد که چون جیندو ادع اینجهان کشن ضیح او طفلی خرد سال که از وی داشت بر تخت نشاند و خود را تاق  
و فاتق امور بگشت در اینوقت برادر جیندو که دیگونی نام داشت و بنیایت شجاع و دللاور بود و مردم را بر قوت  
و مروت او کمال و ثوق میرفت از میان بر آمد و اعیان مملکت را با خود متعق ساخت و کشت زمام کشوری چون هندوستان  
بدست کودکی توان گذاشت و در تخت فرمان زنی توان بود و بشورید و آن مادر و پسر را از میان بر گرفت و خود  
در در الملک قنوج بر گری مملکت نشست و مردم را بعد از و نصفت جی خواند و نامه بحضرت جمن که در اینوقت بگذاشت  
بود انفاذ داشت و اظهار فروتنی و پا کرمی نمود و خراج مملکت را بر سال بسوی و فرستاد مع قصه دینو پادشاهی خیر ایش بود  
و مردم را برقی و مدارا بجی داشت و بلده دهلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند و چون چهل سال ز مدت حکومت او گشت  
مردی از اراضی کایون که او را فور نام بود و نسب در جای آن حدود داشت بر پادشاه طغیان نمود و لشکری بر آورده نخستین  
بلده کایون را فرو گرفت و از آنجا ساز سپاه داده بر سر قنوج تاختن کرد و راه قنوج تا که بر مردم خویش را فرود کرد  
از شهر بیرون تاخت و با فور در آویخت بعد از کیر و در بسیار دیگ در میدان حرب دستگیر شد و لشکر او شکسته شد و فور فرود  
تا او را بقلعه رهناس برده مجوس بر داشتند و خود بجای او نشست

۵۱۷۳

خروج مردم گرج برای قنوج بر سر سیلی پنجاهار و صد و هفتاد و سه سال بعد از سقوط آدم بود



## وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

چون دولت کبریا خراج گذار مردم سیسی شدند چنانکه مذکور شد و روزگاری بر این گذشت صنادید کبریا دستک شدند و گفتند با چند نام بلند شده پست خواهیم داشت و زبون و ذلیل مردم سیسی خواهیم بود از میان پهل پسر جنگو سردار است و گفت بملکه در ارض سیسی مقول گشت و پسر او جنگو که پسر من است بمشامت مردم سیسی خراج بدگشت در حقیقت این کینه خواهی مریش ایدمان انجمن او را بست و دزد و تخمین بکشید و بزرگان مشورتخانه سرداری بزرگ را بدو تعیین نمودند پهل ساز سپاهی نامحور کرده لشکر ببری و بگری آماده ساخت و پس از روزی چند کشتیهای آداب را نزد آداب سیسی سر بر کرد و نخستین لشکر کبار شهر سلینس را نزد آن بلده را محاصره کردند و مردم سلینس در خط و حرارت خود کوشیدند و در راه محکم کرده بر آید و بدفع لشکر پیکان میان بشد پس از روزی چند پهل فرمان داد و لشکر کبریا مردان کوشیدند و آنرا غلبه و یورش فرو کردند و پنج دقیقه از نوب و قتل فرو نگذاشتند و آن بلده را یکباره ویران کردند از آن پس پهل از سلینس کوچ داده بکنار شهر تیر افرو شد و آن بلده را نیز محاصره کرده بعد از روزی چند بگرفت و خرابتر از سلینس گشت و سه هزار از اشراف تیر افرو را گرفته بدانجا آورد که بدش را کشته بودند و بخواهید ای بگردد فرمود تا همه را سزاق برداشته پس از این چون پهل را آن سپاه بود که با جیلان ملک سیسی مضاف دهد بسوی کبریا مرحت کرد مردم او را بزرگ داشتند و عظیم مکانت نهادند و استقبال کردند پهل فرمود اگر مرا لشکری کافی فراهم شود تمامت جزیره سیسی را منخر خواهم کرد و بزرگان کبریا بدین سخن گواهی دادند و بجزیر لشکر پرداخته سیصد هزار مرد جنگی فراهم کردند و کشتیهای جنگی و بارکش ساختند و از پس آن سال پهل را با اعدادی تمام برانگیختند و او بسوی سیسی لشکر برد و چون این شهر سیر کس رسید جیلان بفرمود لشکر با هر چه جمع گشتند و در شهر سیر کس اعداد جنگ کردند تا پهل برای آنکه تخت اطراف او را برد و او را ضعیف کند بسوی سیرا کس نهد و بکنار شهر اگر عظیم آید آن بلده را محصور داشت و آن شهری وسیع بود که در دامن گوی بر آورده بودند و مال فراوان در آنجا انباشته بود مع القصد مردم اگر عظیم تر خند و روزن که در دیوار و باره شهر بود محکم کردند و محبت کوشیدند پهل فرمود در شهر که در بیرون شهر بود ازین بر آوردند و بر سنگ که بر سر قور بود بر گرفته دیواری عظیم با بروج کشیده بر کشیدند چنانکه شرف شهر گشت و جنگ در آنجا شد چون روزی چند بر این بر گذشت طاعونی شد در میان لشکر پهل اشخاص چنانکه کار ایشان همیشه مردم اگر عظیم گشتند چون این لشکر قور موتی را ویران ساختند ارواح مردگان بر اینجا متفرین کردند و بچون که خدا دیاست از ایشان اشقام کشید و طاعون را بر آن قوم مسلط کرد چون ایشان ببلکه گاه رسید پهل و مودت طفلی چند را بنام پچون قربانی کرده بدیاد در انداختند تا غذای دریا این بلا برداند مع القصد چون هشت ماه از بدت محاصره بگذشت کار بر اهل شهر سخت شد و بلای قحط و غلابا گرفت چنانکه عیان ملکن از دست ایشان بدر شدند چاره مردم توانا و چالاک بود فریبم شده نیشب فرار اختیار کردند و میانش و اطفال و زنان را که نیروی کیشند گذاشتند و خود بشهر خیلا در کشیدند و بیگاه پهل آنگاه ترا که از جانب وی سربگت سپاه بود بفرمود تا با فوجی از لشکر شهر اگر عظیم در آمد و شیخ بر آورده دوست هزار تن از پیران و طفلان و زنان را عرضه هلاکت ساخت و در این وقت رستان فرار سید و پهل در آنجا توقف فرمود تا با پیش آمد و بم دایندت شهر سینگینیان و خیلا و گازی را را منخر فرمود آنگاه آنگاه با مردم سیسی پایان کرد که بر شهر اریا ایشان منخر شده دیگر طمع در آن نماندند و با دولت کبریا گنج گذارند و آن دولت را بزرگ شمرند ایشان نیز عهد محکم کردند پس لشکر را کوچ داده کبریا مرحت نمود و از پس ورود پهل و آنگاه طاعونی گشت در کبریا اتفاق افتاد چنانکه طاعونی گشت

این کینه خواهی مریش ایدمان انجمن او را بست و دزد و تخمین بکشید و بزرگان مشورتخانه سرداری بزرگ را بدو تعیین نمودند پهل ساز سپاهی نامحور کرده لشکر ببری و بگری آماده ساخت و پس از روزی چند کشتیهای آداب را نزد آداب سیسی سر بر کرد و نخستین لشکر کبار شهر سلینس را نزد آن بلده را محاصره کردند و مردم سلینس در خط و حرارت خود کوشیدند و در راه محکم کرده بر آید و بدفع لشکر پیکان میان بشد پس از روزی چند پهل فرمان داد و لشکر کبریا مردان کوشیدند و آنرا غلبه و یورش فرو کردند و پنج دقیقه از نوب و قتل فرو نگذاشتند و آن بلده را یکباره ویران کردند از آن پس پهل از سلینس کوچ داده بکنار شهر تیر افرو شد و آن بلده را نیز محاصره کرده بعد از روزی چند بگرفت و خرابتر از سلینس گشت و سه هزار از اشراف تیر افرو را گرفته بدانجا آورد که بدش را کشته بودند و بخواهید ای بگردد فرمود تا همه را سزاق برداشته پس از این چون پهل را آن سپاه بود که با جیلان ملک سیسی مضاف دهد بسوی کبریا مرحت کرد مردم او را بزرگ داشتند و عظیم مکانت نهادند و استقبال کردند پهل فرمود اگر مرا لشکری کافی فراهم شود تمامت جزیره سیسی را منخر خواهم کرد و بزرگان کبریا بدین سخن گواهی دادند و بجزیر لشکر پرداخته سیصد هزار مرد جنگی فراهم کردند و کشتیهای جنگی و بارکش ساختند و از پس آن سال پهل را با اعدادی تمام برانگیختند و او بسوی سیسی لشکر برد و چون این شهر سیر کس رسید جیلان بفرمود لشکر با هر چه جمع گشتند و در شهر سیر کس اعداد جنگ کردند تا پهل برای آنکه تخت اطراف او را برد و او را ضعیف کند بسوی سیرا کس نهد و بکنار شهر اگر عظیم آید آن بلده را محصور داشت و آن شهری وسیع بود که در دامن گوی بر آورده بودند و مال فراوان در آنجا انباشته بود مع القصد مردم اگر عظیم تر خند و روزن که در دیوار و باره شهر بود محکم کردند و محبت کوشیدند پهل فرمود در شهر که در بیرون شهر بود ازین بر آوردند و بر سنگ که بر سر قور بود بر گرفته دیواری عظیم با بروج کشیده بر کشیدند چنانکه شرف شهر گشت و جنگ در آنجا شد چون روزی چند بر این بر گذشت طاعونی شد در میان لشکر پهل اشخاص چنانکه کار ایشان همیشه مردم اگر عظیم گشتند چون این لشکر قور موتی را ویران ساختند ارواح مردگان بر اینجا متفرین کردند و بچون که خدا دیاست از ایشان اشقام کشید و طاعون را بر آن قوم مسلط کرد چون ایشان ببلکه گاه رسید پهل و مودت طفلی چند را بنام پچون قربانی کرده بدیاد در انداختند تا غذای دریا این بلا برداند مع القصد چون هشت ماه از بدت محاصره بگذشت کار بر اهل شهر سخت شد و بلای قحط و غلابا گرفت چنانکه عیان ملکن از دست ایشان بدر شدند چاره مردم توانا و چالاک بود فریبم شده نیشب فرار اختیار کردند و میانش و اطفال و زنان را که نیروی کیشند گذاشتند و خود بشهر خیلا در کشیدند و بیگاه پهل آنگاه ترا که از جانب وی سربگت سپاه بود بفرمود تا با فوجی از لشکر شهر اگر عظیم در آمد و شیخ بر آورده دوست هزار تن از پیران و طفلان و زنان را عرضه هلاکت ساخت و در این وقت رستان فرار سید و پهل در آنجا توقف فرمود تا با پیش آمد و بم دایندت شهر سینگینیان و خیلا و گازی را را منخر فرمود آنگاه آنگاه با مردم سیسی پایان کرد که بر شهر اریا ایشان منخر شده دیگر طمع در آن نماندند و با دولت کبریا گنج گذارند و آن دولت را بزرگ شمرند ایشان نیز عهد محکم کردند پس لشکر را کوچ داده کبریا مرحت نمود و از پس ورود پهل و آنگاه طاعونی گشت در کبریا اتفاق افتاد چنانکه طاعونی گشت

این کینه خواهی مریش ایدمان انجمن او را بست و دزد و تخمین بکشید و بزرگان مشورتخانه سرداری بزرگ را بدو تعیین نمودند پهل ساز سپاهی نامحور کرده لشکر ببری و بگری آماده ساخت و پس از روزی چند کشتیهای آداب را نزد آداب سیسی سر بر کرد و نخستین لشکر کبار شهر سلینس را نزد آن بلده را محاصره کردند و مردم سلینس در خط و حرارت خود کوشیدند و در راه محکم کرده بر آید و بدفع لشکر پیکان میان بشد پس از روزی چند پهل فرمان داد و لشکر کبریا مردان کوشیدند و آنرا غلبه و یورش فرو کردند و پنج دقیقه از نوب و قتل فرو نگذاشتند و آن بلده را یکباره ویران کردند از آن پس پهل از سلینس کوچ داده بکنار شهر تیر افرو شد و آن بلده را نیز محاصره کرده بعد از روزی چند بگرفت و خرابتر از سلینس گشت و سه هزار از اشراف تیر افرو را گرفته بدانجا آورد که بدش را کشته بودند و بخواهید ای بگردد فرمود تا همه را سزاق برداشته پس از این چون پهل را آن سپاه بود که با جیلان ملک سیسی مضاف دهد بسوی کبریا مرحت کرد مردم او را بزرگ داشتند و عظیم مکانت نهادند و استقبال کردند پهل فرمود اگر مرا لشکری کافی فراهم شود تمامت جزیره سیسی را منخر خواهم کرد و بزرگان کبریا بدین سخن گواهی دادند و بجزیر لشکر پرداخته سیصد هزار مرد جنگی فراهم کردند و کشتیهای جنگی و بارکش ساختند و از پس آن سال پهل را با اعدادی تمام برانگیختند و او بسوی سیسی لشکر برد و چون این شهر سیر کس رسید جیلان بفرمود لشکر با هر چه جمع گشتند و در شهر سیر کس اعداد جنگ کردند تا پهل برای آنکه تخت اطراف او را برد و او را ضعیف کند بسوی سیرا کس نهد و بکنار شهر اگر عظیم آید آن بلده را محصور داشت و آن شهری وسیع بود که در دامن گوی بر آورده بودند و مال فراوان در آنجا انباشته بود مع القصد مردم اگر عظیم تر خند و روزن که در دیوار و باره شهر بود محکم کردند و محبت کوشیدند پهل فرمود در شهر که در بیرون شهر بود ازین بر آوردند و بر سنگ که بر سر قور بود بر گرفته دیواری عظیم با بروج کشیده بر کشیدند چنانکه شرف شهر گشت و جنگ در آنجا شد چون روزی چند بر این بر گذشت طاعونی شد در میان لشکر پهل اشخاص چنانکه کار ایشان همیشه مردم اگر عظیم گشتند چون این لشکر قور موتی را ویران ساختند ارواح مردگان بر اینجا متفرین کردند و بچون که خدا دیاست از ایشان اشقام کشید و طاعون را بر آن قوم مسلط کرد چون ایشان ببلکه گاه رسید پهل و مودت طفلی چند را بنام پچون قربانی کرده بدیاد در انداختند تا غذای دریا این بلا برداند مع القصد چون هشت ماه از بدت محاصره بگذشت کار بر اهل شهر سخت شد و بلای قحط و غلابا گرفت چنانکه عیان ملکن از دست ایشان بدر شدند چاره مردم توانا و چالاک بود فریبم شده نیشب فرار اختیار کردند و میانش و اطفال و زنان را که نیروی کیشند گذاشتند و خود بشهر خیلا در کشیدند و بیگاه پهل آنگاه ترا که از جانب وی سربگت سپاه بود بفرمود تا با فوجی از لشکر شهر اگر عظیم در آمد و شیخ بر آورده دوست هزار تن از پیران و طفلان و زنان را عرضه هلاکت ساخت و در این وقت رستان فرار سید و پهل در آنجا توقف فرمود تا با پیش آمد و بم دایندت شهر سینگینیان و خیلا و گازی را را منخر فرمود آنگاه آنگاه با مردم سیسی پایان کرد که بر شهر اریا ایشان منخر شده دیگر طمع در آن نماندند و با دولت کبریا گنج گذارند و آن دولت را بزرگ شمرند ایشان نیز عهد محکم کردند پس لشکر را کوچ داده کبریا مرحت نمود و از پس ورود پهل و آنگاه طاعونی گشت در کبریا اتفاق افتاد چنانکه طاعونی گشت

# جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

هلاکت ساخت مع اتفه میجی از شکر یان کبرج در آن مهاری که تخرشده بود برای حفظ بدو اندن سبب ساکن شدند تا دیگر باره آستانه  
مقاوم فرایم شد چنانکه در جای خود مذکور شود

ظهور افلاطون حکیم در یونان پنجاه و سه سال بعد از بنیاد آدم بود

۵۱۷۹

افلاطون پسر ارسطی بن ارسطو بن اتیلینوس ثانی است که شرح حالش مذکور شد و پدر ما در وی سولون حکیم است که هم سیر و مرقوم  
اشاد و لفظ افلاطون بلغت یونان معنی صادق و صریح است وی اخیر حکمای ذوقیه اشراقیه است و پس از وی چون رسیده  
حکما با ارسطو حالیست شد رسم مباحثه و مناظره میان آید و یونانیان در فضل افلاطون زیاده مبالغه کنند چنانکه هیچ حکمی را آن بکانت  
نهند و ایشان شباب تدین تقول در تلویحات گفته که در عالم مراجبه و مکار شد ارسطو را دیدیم که ایستاده مع استاد خود افلاطون  
میگشت از وی سنوال کردم که آیا بیچیک از حکما فایض شدند بدانچه او را بود فرمود که بجز وی از بسند از جز وی دست نیافت  
پس نام بعضی از حکمای اسلامیه را بر زبان را اندم بیچیک الشات فرمود اگناه شیخ صوفیه را شردن که هم چون بنام با نریز  
بسطامی و سهل بن عبدالله تستری رسیدم فرمود فلاسفه حقیقی ایشانند اما شیخ رئیس ابوعلی گوید اگر آثار افلاطون نیست  
که بما رسیده بضاعت او مرفعات است و معلم ثانی که شرح حالش در جای خود مذکور خواهد شد فرماید فلاسفه یونان بهشت  
فرقه اند اول اصحاب فیثاغورس اند که بنام معلم خود مشهورند و دوم بنام بلدی خوانده شده اند که مبداء ظهور علی  
کمیان ایشان معمول است بوده و ایشان را اتباع ارسطینوس گویند و سیم را بنام مدرس معلم خوانده اند و ایشان را  
اصحاب کرسفس گویند چهارم با اسم رانی که معلم بدان منفرد بوده شهرت یافته اند و این جماعت را اصحاب مطلق نامیده اند  
چون در رواق مبیکل مدینه اشرفین تعلیم و تعلم می نمودند پنجم آنان اند که در سلوک با مردم روش استاد خود را آیین کرده اند  
و ایشان اصحاب دیوجانس کلی اند که با اهل خود شفقت کردند و با بیکان الفت گرفتندی چنانکه خوی بکانت است  
و ششم را اصحاب لذت نامند و ایشان گویند که غرض از حرکت و معرفت لذت دانش است که عاید نفس شود و پنجم اصحاب  
افلاطون و ارسطو اند که ایشان را مشائیین گویند و بیشتر در صحن مشی مشاگردانرا تعلیم میکردند اما اصحاب فیثاغورس  
و افلاطون و ارسطو از فرق خمس برتری دارند و قبل از ایشان یونانیان در فلسفه طبیعیه کوشیدندی و افسانها باطل و غلط بود  
که اعلم ایشان ثالیس ملطی است که فلسفه را فلسفه نام نهاد و در بسنگام خسوف بضر طاس نحاس فرمان داد چنانکه  
هنوز ستاد اول است و از پس او کسایدوس ملطی و ایتیمانس ملطی بود و همچنان انفیثاغورس و فلارمانوس و ارسطو  
بودند و پنج تن از حکمای بزرگوار فلسفه مدینه برداشتند و نخستین ایشان اناباذقلس بود و پس از آن فیثاغورس و ارسطو  
و افلاطون و ارسطو و فلسفه یعنی محبت العلم است و ارسطو در کتاب حیوان گوید که از زمان سقراط فلسفه مدینه ستاد اول  
گشت و یونانیان گویند بیشتر طبقه از مردم عالم استنباط حکمت و استخراج علوم کرده اند نخستین فارسباند و دیگرینند  
و کلدانیان و مصریان و یونانیان و رومیان و عبرانیان و عربانند و دیگر طبقات مردم در خوردن و نشن مانند بهایم  
باشند و گویند افلاطون آخرین حکمای بسواست که بهر حکمت را چون کواکب تیاره اند و نخستین ایشان اناباذقلس است  
پس انکیسایس و فیثاغورس و انکسورس و ثالیس ملطی و سقراط و افلاطون چون این مقدمات معلوم شد اکنون بر طبقه  
افلاطون شویم او را در بدو حال میل فراوان بمسلم شعرا و ادب بود و از اشعار او میرس که شرح حالش مرقوم شد بسیار  
یاد میکرد و در فن سخن کستری چند ان طلیق لسان و فصیح لسان بود که اگر خواستی سخن را که بر باطل بودی چنان بکانت

## وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

دککش و انودی که مستعین بر حقیقت آن تصدیق کرد در روزی در مجلس سقراط حاضر گشت و چون او از حصاف عقل و تلاطم لسان افلاطون و قوف یا فث فرمود ای فرزند دروغ دارم که تمامت عمر عزیز را صرف شعرو سخن رکبین کنی و از کسب حقایق حقه بازمانی این سخن در افلاطون توثر افتاد و مدت پنج سال ملازم خدمت سقراط شده تحصیل حکمت الکی فرمود و آنگاه که عمر بزرگوار بر جان کز مقتول ساخت مدچنا که مرقوم شد از شهر آسین با راضی مصر سفر کرد و در نزد شاگردان فیثاغورس نزدیقه با ستفاده مشغول بود و چون در فنون حکم الکی حاصل کرد بویونان زمین مراجعت فرمود و بنای مدرسه گذاشته و در آنجا بتعلیم علوم پرداخت در این وقت صیت دانش افلاطون با راضی سیسیلی رسید و این سیسیلی که حکومت آن اراضی داشت چنانکه مخیریب در ذیل قصه دولت کبرج مرقوم خواهد شد از اصنای فضایل افلاطون مایل صحبت او شد و نامه بدو نوشت و رسولی چرب زبان بسوی او فرستاد که اگر بدینجا نب کذ رکنی و مردم را بسوی راه آه بخوانی از حضرت باریه جل جلاله اجر بزرگ یابی افلاطون بر حسب خواهش او بگشتی در آره روانه سیسیلی شد و چون بدان ملک رسید از دیانتی رخصت باریا فث و مجلس او حاضر گشت چنانکه رسم حکم و بعضی حکمت بت سخن همه از آزادی راند و کشت چکس را از سر کبر خرد حضرت پروردگار اظهار عبودیت و بندگی کند و این سیسیلی از این سخن چشم شد و کشت همانا تو در این شهر باریا احتلال ملک و پراکندن چاکران من آمده و حکم داد اما افلاطون را اگر چه بر سم بندگان بفرخواست و مدتی افلاطون در آسین مانند بندگان نیزیت چون اینجس بویونان رسید جمعی از حکما بر فشد و در بازار شهر آسین او را بدرهی چند بخریدند و بویونان آوردند و حکیم انصیحت کردند که بپادشاهان مدار او مواسا باش و تنباز در حکمت بران دیگر باره افلاطون بتعلیم مشکلات حکمت پرداخت و پیشه در حکمت اشراق و الهی روز میسر و در فن طب قیاس و تجربه را با هم معتبر میداشت و کتب فرقی مثلثه را چنانکه در قصه سقراط مذکور شد هر چه بدست آورد بسوخت و در این فن شاگردان داشت که هر کس را بر مضمی معین کرد از جهل از آنه امراض را برای رزین نیز نوشتن مغوض داشت و تدبیر ابدان و حفظ صحت را به فخر و توس گذاشت و فوریس را برای فصد و کی معین کرد و عمل جراحات و التیام آنرا به کثرت فوریس جو انمود و اصلاح چشم و در مدبره سر و خس قویض فرمود و قانیس را بجهت جبر عظام کسوره و درد مخلوعه معین کرد و در جزاین پست و دوتن از اینجس فلاسفه بشاگردی او داناشند چنانکه در این کتاب مبارک مرقوم خواهد شد و بعضی از کتب مصنفات و بی بنام جمعی است که دوستان وی بوده اند و از جنابش مستدعی شده اند اول کتاب تا لجنس در فلسفه دوم کتاب تا لجنس در شجاعت سیم کتاب ارسطاطالیس در فلسفه چهارم کتاب فرمیدس در عفت و دو کتاب که بر دور اقیانوس نام کرده در افعال جمیله بیستم کتاب رومیدس در حکمت هشتم کتاب با قاه نهم کتاب غرر در جناس دهم کتاب اونیون یا زدهم کتاب اسین دوازدهم کتاب فاذن سیزدهم کتاب فریطن چهاردهم کتاب فیلو طوقی پانزدهم کتاب فوالطوس شانزدهم کتاب طیماوس کیجی بن عدی انرا اصلاح کرده بنفد هم کتاب فرمانیدس بیجدهم کتاب فوریس نوزدهم کتاب باطن سیم کتاب منیس پست و یکم کتاب ابرخس پست و دوم کتاب ماکنس پست و سیم کتاب اظیطرس پست و چهارم کتاب طیطرس و اینجلا اسامی حکما و بزرگانند و دیگر کتاب در توحید الهی دوم کتاب در نباتات سیم کتاب در عقل و نفس و جوهر و عرض چهارم کتاب در حسن و لذت پنجم کتاب تا و بیب الا عدس ششم کتاب در اصول مسایل بندر پرداخته مع لقصه شخصت و کجلا از کتب مصنفات او در میان مردم شیاع گشت و محقق دو آینه

## جلد اول از کتاب اول شرح التواریخ

در رساله تیلیه گوید که از حکمای فلاسفه کسیکه برده و دشمن عالم قایل است فاطون بود با بجز چون بشتاد و یکسال از عمر او گذشت و در آن جهان خاص و عام در تیشیح جنازه او حاضر شدند و جسد او را در بستانی که مکی او بود در محکمت ما کادونیه مدفون ساختند و متروکات او در جهان منحصر بود بهمان بستان و دو خدمتکار و دو قدحی و جامی و گوشه‌ای از زر که به سنگام کودکی در گوشش میداشت چنانکه رسم اشراف یونان بود که بنابر یکجانب قبر او نوشتند که اینجا مدفون مردیست که حکیم الهی و سرآمد مردم عصر خویش است بود و در وقت محکمت و اخلاق حسنه از همه کس برتری داشت پس ثنا گوید او را که در او علم و حکمت بسیار است و بر جانب دیگر نوشتند که زمین فروپوش نید جسد فاطون را اما نفس او را مرتبه کسی است که هرگز نخواهد مرد و او مردی بود اسمرالون و معتدل لغاه و تمام ندام و خوب صورت که بکارم اخلاق و محاسن افعال مشهور بودی و با خویش و پیکانه احسان فراوان فرمودی و خلوت دوست داشتی و گاه گاه از مردم کناره بسته روی پنهان نهادی و چون شاگردان او را طلب کردند از گریه راه برودند و هیچ سخاقت از عقاید فاطون اینست که فریاد برای عالم صافی است و مبدعی است و محدثی است ازلی واجب بذات خود عالم هیچ معلومات خود او بود در ازل و نبود در وجود کسی و نقلی که امثال چند و در نزد فاطون مثل بساطی است بسوطات و جمع محوگر ماده جزئی آن بساط بسوطاتند و موجود است این عالم آثار موجود است آن عالم است و لا بد است برای بر اثری از نوشته‌ها که شبه باشد آن اثر از نوعی از شباهت و عادت یونانیان از عدم ادراک مقولات فاطون و حکمای دیگر که بر قانون بودند از برای بر نوعی رقی قائل شدند و ضمنی بفرض خویش رسم کردند و پرستش نمودند پس ایشانرا خدای بسیار بود با بجز خدایش را در محکمت کتابی است که آنرا تعلقات فاطون گویند و نگارنده این کتاب همیون درصین نگارش حال او آن کتاب را باغاری ترجمه نمود و کلمه چند از آن برنگاشت که نگارش آن جمله موجب اطمینان بود و آن اینست که میفرماید مصاحبت شرار را اختیار کنی چون قدر که ترا امانت کنند بر تو منت نهند و گوید او لا خود را بر آداب خود مقهور کنی که ایشان برای زمان دیگر خلق شده اند و باشد که معضی آن زمان دیگر باشد و گوید سرعت در عمل طلب کنی بلکه بگوئی آنرا آنچه امید که بعد از فراغ شما از عمل آنسکونی آن پرسند از سرعت آن و گوید هیچ کویک را خیر شمارید باشد که از شما فرونی داشته باشد و گوید بخشش مرد عالم شبه است بمواهب آسمانی بسبب آنکه آن بخشش فانی میشود بجز در آن بلکه کمال می یابد نزد معیشتش و گوید از فضیلت علم آنست که کس شود از معین شود طالب آنرا و در سایر امور اعانت غیر معید باشد و کس تواند علم را از تو سلب کند و سایر سرمایه را تو از او سلب کرد و گوید بگوئی کردن آنرا مرد تحریک میکند او را بر پادشاهش عمل بگوئی کردن با مردم دنی برمی آید آنرا و از اسئوال دیگر و گوید اشرار متابعت میکنند مردم بد را و او میکند از نزدیک مردان را چنانکه کس مواضع فاسده از بدتر استیاری میکند و مواضع بکوره و منفعت میشود و گوید بگوئی که مرد بقای رسید که فزون از قدر است اخلاق او زشت و خشن میشود مردم را و گوید نه او را است برای قائل که یاد آرد بنگام عداوت غذا مرارت دور را تا زیاد و نخورد و گوید واجب است که پادشاه از عادت در پرده زاریت کند چه اگر با ایشان محملط کرد و غار شود چنانخوی مردم دنی آنست که غار کنند بعضی بعضی را و توقیر کند از نزدیک بر او پس بر که با ایشان بود چون از ایشان شود و گوید وقتی بران تو با کرم در مناظره قائم شود اگر کم کند ترا و توقیر فرماید و وقتی که محبت تو بر خویش غلبه کند دشمن دارد ترا و عداوت کند با تو و گوید حرام است بر پادشاه که مستی کند به پادشاه عارس محکمت است و فتح است که محتاج شود عارس محکمت که حراست او کند و گوید از جمله صفات آزادگان آنست که صبر ایشان بر استصلاح کسانیکه دون رتبه ایشانند زیاد است و بر او بر ایشان بر سخنی از کسانیکه بر نزد ایشان و همچنان احتمال بجهت از کسیکه ضعیف تر است فزون است از احتمال از کسیکه قوی تر است

## وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

از ایشان و گوید اسرع هشیا در انحال و انهملال نفس چهار چیز است اول فرو بردن چشم دوم کوتاه دسی از کچک عادت شده است سیم روضیخت از جانب مردم نادان چهارم سخره کردن صاحبان بخت صاحبان عقل را و گوید زبان رسانند در معاشرت ترا که است اول آنکه بطرب باز دارد ترا دوم آنکه بغریب بخورد رکند ترا سیم آنکه کوتاه تر باشد همت او از همت تو و گوید واجب نیست مدح و ذم از برای کسیکه بر خوب و بد اعتماد ندارد و گوید ترا و ارست که حاکم بر مجرم برحق و مدار احد بر اذ و خشونت کند چه اگر نبودند مردم مجرم او بر سندن حکومت و قضاوت نمی نشست و گوید باوس نشوید از عامل کردن پران و میساج در امور تا آرزوده شوند بعمل و چند آنکه در مقامات سود آرزو حاجت بوی ایشان می آید و گوید برای وزیر و مشاور تو این است از برای تو چه او خانی است از برای تو گوید برکت بر کس چیست اول آنکه بر او حکم جایی روان باشد دوم مرد قوی که گرفتار ضعیفی کرد و سیم گری که محتاج نیمی باشد و گوید زینت انسان سه چیز است اول علم دوم محبت سیم از ادکی و گوید ملوک را از صفت با نخی کن و قبح مفرمای که امر و نهی ترا و ارکنت است نه ترا و ار تو دکن ذکر کن برای او فضیلتی را که پرون کند صفات زیر را از خاطر او و گوید امن کردن غایبی را فصل است از اتمام حاجت و گوید طول میکشد التذاذ جسمی و بیعی چه لذتی سریع التقل و احر که است و ثابت میان لذت با شیا عقلیه که محتاج نیست بحراست بیونی و گوید دنی ترست از کذاب کسیکه دروغ گوید از برای غیر خود و خیس ترست از ظالم کسی که ظلم کند بر آید نفع ما سوا می خود و گوید وقتی که طلب مشورت کند از تو دشمن برهنه کن برای او نصح را بعلت آنکه با تشاره پرون و از عداوت تو بسوی دوستی تو و گوید سلطان چون در ای بزرگت که استمداد بچونید از او جوای کویک پس اگر شیرین باشد آن بکلند با شیرین میشوند و اگر شور باشد شور میگردند و گوید امتحان کن مرد را بفعل او نه بکفار او و گوید بزرگت رفخ آنت که کس فخر کند و گوید خریدن غلام کثیر الشوه رهنیکو بدان چه او را جز تو مولانی باشد و نیز کثیر الغضب را پسندیده مدار که با فطرب می آید در زندگی تو و همچنان عبد قوی را می آید که بر توست جمال حیا کند بکه طلب کن عبدی که حسن الا نعت او باشد و مطبوع باشد و قوی بسینه باشد و شاد خاطر و شاد بجا باشد گوید آن بیگام

که جان میدهد فرمود که بضرورت در ایجهان آدم و بکیرت ز سیم و بکیرت است میروم

غور فرشت و شیر حکیم در ایران پنجاه و صد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود

۵۱۸۰

فرشت و شیر از جو فحول کما عجم است و او را در فنون حکمت فاطری روشن و دلی دانا بود و کسب معارف و حقایق از کلمات زردشت میفرمود و بر روش و روئیه او نیز است و دین آتش پرستان داشت و بکلمات عجایب و مصنوعات او تکمیل علوم ریاضی نمود و پیشتر وقت با ساسان بن بهمن طریق متوالفت و مخالفت میسر دو چون عقاید زردشت مفصل مرقوم افاد دیگر در ذیل قصه فرشت و شیر بگزار آن کلمات پر درخت

مصالحه میان دولت کبرج و مردم سیسیلی پنجاه و صد و هشتاد و یکسال بعد از هبوط آدم بود

۵۱۸۱

چون دولت کبرج بر بعضی از اراضی سیسیلی دست یافت چنانکه مذکور شد جمعی از لشکریان کبرج در سیسیلی بر آید هر همت آن امصار که تصرف کرده بودند سکون اختیار نمودند و گروهی بازن و فرزند در شهر سیریس توقف کردند و آیلکان از کبرج مهجت کرده بسیلی آمد و اسباب و آلات حرب را در بلده و قبا انباشته کرده تا در نزد حاجت بکار بندد تا مردم سیسیلی از غلبه کبرج بحث و لشک بودند و انتها از فرصت پرزدند که بر روز قوتی با بند سپاه کبرج را از آنجا

در زمانه زردشت و پیش از آنکه  
 در زمانه زردشت و پیش از آنکه  
 در زمانه زردشت و پیش از آنکه